

فقط بالای گود نمی‌نشیند که به شما بگوید انگش کن، بلکه هرزگامی هم خود نخت می‌شیراند و می‌اندازی می‌کنند! آخرین مطلب بنده مربوط به حرکت رتقایی مترجم از سطح مقدماتی به سطوح متوسط و پیشرفته است. هرچه پدیده ترجمه و مسائل مربوط به آن در جهان و در ایران گسترده‌تر و عمیق‌تر شد، بر وسعت و عمق کارهای این نشریه افزوده شد و با پیشرفت‌ها به پیش رفت. آن کودک خردسال ۱۳۷۰، از چهارده سالگی که ستا زمان کمال زیبایی است درگذشته و چون ماهی تمام می‌درخشد، اما این شانزده‌ساله زیبا بسنده نیست. باید به دوره پختگی هم برسد که خواهد رسید. همان‌گونه که رفتار کودکانه سالهای نخستینش به رفتارهای زیبا و دلنشین‌تر نوجونی تبدیل شد، به خرده‌مندیهای عهد میانسالی و پیری هم خواهد رسید. وظایف و رسالت‌های مترجم هر روز زیادتر و سنگین‌تر می‌شود. فن و هنر مترجمی در کشور ما ابعاد شگرفی پیدا کرده است. ترجمه‌ها هم متعدد است هم متنوع. هم مترجمان توان و دقیق زیادند هم. متأسفانه مترجمان ناشی و پندش و بی‌خبر از ماجرا، کارهای این‌ها همه نیزمند نقد و بررسی و ارزیابی است. ترجمه‌های خوب باید به آگاهی جامعه برسد؛ مترجمان تازه‌کار را باید هدایت کرد و از باب شدن ترجمه‌های بد باید جلوگیری نمود.^۵

نقد ترجمه

فرزانه فرحزاد



آن‌چه که تاکنون در حوزه نقد ترجمه به‌طور مستقیم یا تلویحی در مجله مترجم مطرح شده، غالباً تا آن‌جا که به‌خاطر دارم، نقد زیبایی‌شناختی است که به‌حق در ترجمه ادبیات جایگاه خاص دارد. موضوعی که می‌خواهم امروز در این‌جا مطرح کنم، نگاهی دیگر به نقد ترجمه است، که شاید درکنار نگاه زیبایی‌شناختی مجله مترجم، بتواند راه تازه‌ای را در این زمینه بگشاید. بتدا باید بین نقد و

سنجش کیفیت (یا ارزشیابی) ترجمه تفاوت قائل شویم. سنجش با درست و غلط، خوب و بد سرکار دارد و محدود به مقابله است. یعنی متن مقصد را در مقایسه با متن مبدأ محک می‌زنیم و آن را در چارچوب غلط و درست خوب و بد نگاه می‌کنیم. اساس سنجش، مفهوم «معادل» است. که خود مفهوم ثابتی نیست و تعریف آن از متن به متن، ژانر به ژانر و دوره به دوره تغییر می‌کند. سنجش ترجمه غالباً فاقد چارچوب نظری است و از این رو معیار ثابتی ندارد.

نقد ممکن است از متن و مقابله شروع شود ولی به آن محدود نمی‌شود. با غلط و درست سروکار ندارد، بلکه بیشتر به این توجه دارد که هر انتخاب واژگانی و نحوی چه تأثیری در خواننده و جامعه یا جوامع مقصد دارد.

در این جا رابطه متن مقصد، که ترجیح می‌دهم به پیروی از پوپویچ آن را «متن پسین (Metatext)» بنامم با متن مبدأ، که باز به پیروی از پوپویچ آن را «متن پیشین» (Prototext) می‌نامم، رابطه «معادله» نیست. یعنی متن پسین معادل متن پیشین نیست، بلکه تنها از طریق بینامتنیت با آن مرتبط است. به عبارت دیگر، هر دو در زنجیره متن‌هایی قرار دارند که از لحاظ محتوایی و تاریخی با یکدیگر ارتباط دارند، و یکی الزاماً پیش از دیگری پدید آمده است. مثلاً اگر متن پیشین در حوزه فلسفه است، با همه متن‌های فلسفه که تاکنون به زبان مبدأ نوشته شده ارتباط بینامتنی دارد و این ارتباط، درون‌زبانی است و بومی. هنگامی که این متن به زبان مقصد ترجمه می‌شود، به زبان دیگری بیان می‌شود، پس تابع امکانات آن زبان می‌شود، از لحاظ دستوری و معنایی تابع آن زبان می‌شود، در شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه مقصد شکل می‌گیرد. خواننده می‌شود و تعبیر و تفسیر می‌شود، پس رابطه‌اش با متن پیشین فقط یک رابطه بینامتنی است. با این شرایط نمی‌توان توقع داشت این متن معادل متنی باشد که پیش از خودش در زبان دیگری پدید آمده که الزامات دستوری و معنایی دیگری دارد. متن پسین، به محض پدید آمدن، با سایر متن‌هایی که در زبانهای دیگر در همان حوزه پدید آمده‌اند رابطه بینامتنی پیدا می‌کند. این ارتباط «بین‌زبانی» و جهانی (غیربومی) است. در واقع «ترجمه» متن پیشین را در ارتباط بینامتنی جهانی قرار می‌دهد و آن را با تمام متن‌هایی که تاکنون به زبانهای دیگر در حوزه مثلاً فلسفه نوشته شده مرتبط می‌کند. ارتباط بینامتنی به این معناست که متن‌ها در توانی تاریخی، بعضی مفاهیم، معناها و ساختارها را تکرار می‌کنند. از این رو متن پسین مفاهیم و معناها

و ساختارهایی را از متن پیشین در خود دارد، بی آنکه معادل آن باشد.

در نقد می‌توان متن پسین را به تنهایی، یا در ارتباط با متن پیشین در نظر گرفت. یعنی نقد را می‌توان هم بدون مقابله و مقایسه این دو متن انجام داد، و هم با مقابله و مقایسه. در هر دو صورت تحلیل انتخابهای واژگانی و نحوی مترجم با توجه به شرایط اجتماعی و تاریخی دو جامعه مبدأ و مقصد، اساس نقد است.

نقد به چارچوب نظری نیاز دارد تا بتواند از بین‌بست قضاوت‌های شخصی و غیرقابل دفاع رها شود. چارچوب نظری که می‌توان برای نقد ترجمه در نظر گرفت، تحلیل انتقادی گفتمان (Critical Discourse Analysis) است. شاید چارچوب‌های دیگری هم برای این کار وجود داشته باشد. نمی‌دانم. اما به نظر می‌رسد، در شرایط کنونی و با اطلاعات کنونی، تنها تحلیل انتقادی است که می‌تواند نقد را از کیفیت جدا کند. تحلیل انتقادی گفتمان، که شاخه‌ای از زبان‌شناسی امروز است، بر آن است که زبان همواره با ایدئولوژی همراه است و تمامی عناصر و سطوح آن در پرتو ایدئولوژی شکل می‌گیرد و قابل تفسیر است. در این جا اصطلاح ایدئولوژی معنایی گسترده دارد و به تمامی مفاهیم و بافتارهای درهم‌تنیده‌ای اطلاق می‌شود که به نوعی به مرکزیت، برداشت یا نظر یا دیدگاهی کمک می‌کنند و نظرها و دیدگاه‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند، و امکان طرح آنها را ضعیف می‌کنند، یا زمین می‌برند. در این نگاه، ترجمه هم که با زبان سروکار دارد، تحت تأثیر ایدئولوژی قرار می‌گیرد، و مترجم هم که با زبان سروکار دارد، عاملی است برای بازنمایاندن یا شکل دادن به ایدئولوژی‌ها.

برای نقد ترجمه «متن پسین» را، (و گاه هر دو متن پیشین و پسین را)، در دو سطح خرد و کلان تحلیل می‌کنیم. در سطح خرد، واژگان و دستور را تحلیل می‌کنیم. در سطح واژگان، به معناها، تلویح‌ها، بار ایدئولوژیک کلمه‌ها، استعاره‌ها و تلویح‌های آنان می‌پردازیم و در سطح دستور به فعل‌ها نگاه می‌کنیم، به ساختار جمله‌ها، فاعل‌ها، مفعول‌ها، عبارات اسمی، وضعیت جمله‌های مرکب و همپایه و نظایر این‌ها. مثلاً وقتی بگوییم «علی خسته است» و «خستگی بر علی چیره شد»، دو چیز مختلف گفته‌ایم. اگر به جای «آنها را از مدرسه اخراج کردند» بگوییم «اخراج آنها از مدرسه ...» یک چیز نگفته‌ایم. تبدیل به عبارت، فصل را و زمان را حذف می‌کند و در نتیجه عبارت نیروی کمتری نسبت به جمله دارد.

این که بگوئیم «توقف کردند» با این که بگوئیم «پیشروی نکردند»، ظاهراً از لحاظ مثبت و منفی بودن متفاوتند. اما در واقع مصداق آنها متفاوت است. زیرا هر یک به جنبه متفاوتی از یک واقعیت می‌پردازد. نمونه دیگر وضعیت معلوم مجهول است. متنی که وجه مجهول بیشتری در آن به کار رفته، پیوسته فاعل‌ها را حذف کرده، یعنی به بدیده‌ها بیش از پدیدآورندگان اهمیت داده؛ و خلاصه به همین ترتیب ...

در سطح کلان می‌توان به تأثیر این انتخابهای واژگانی و نحوی پرداخت. هم‌چنین می‌توان به موارد زیر پرداخت:

۱- قضاوت مترجم در مورد اثری که ترجمه کرده یا نحوه ترجمه خود، که غالباً در مقدمه، مؤخره، یادداشت‌ها، حاشیه‌نویسی‌ها ... می‌آید. مثلاً قضاوت فیتز جرالند در مورد خیام و شعر فارسی. چنان‌که می‌دانیم فیتز جرالند در مقدمه‌ای که بر ترجمه خود از رباعیات خیام نوشته، خیام را فیلسوف اپیکوری می‌خواند؛ به عبارتی، برای درک خیام، ابتدا او را در مقوله‌ای که برای خودش، یا در واقع برای غرب، شناسست می‌گنجاند، به جای آن که بکوشد مقوله‌ای درخور او فراهم کند، یا او را در مقوله‌ای که برای خودش نا‌شناسست، بشناسد. فیتز جرالند در جای دیگری از همین مقدمه می‌گوید «شعر ایرانیان نیاز به کمی هنر دارد» و ادعا می‌کند خودش با ترجمه خیام این جزء «هنری» را به شعر فارسی فروده است.

۲- طبقه‌بندی‌های مترجم. مثلاً از طریق نام‌گذاری. نمونه آن ترجمه کونمن بارکس که مجموعه قطعاتی که از مولانا ترجمه کرده را برمی‌گزیند. مثلاً یک بخش از کتاب خود را Cuisine and Sex نام می‌نهد.

۳- بازنمایی هویت. مثلاً باز در ترجمه‌های بارکس از مولانا می‌بینیم که بخش‌هایی از مثنوی، غزلیات و رسالات مولانا انتخاب و ترجمه شده که تصویری خاص از مولانا فراهم می‌آورد که بیشتر سرگرم‌کننده است تا عرفانی و معنوی.

به این ترتیب، نقد ترجمه، در واقع نقد مترجم است، و با تأثیر انتخابهای مترجم در جامعه مقصد، و گاه در جامعه جهانی، سروکار دارد.

در نقد مهم‌ترین سؤال ما این است: ترجمه چه چیزی را نشان می‌دهد؟ و آن را چگونه نشان می‌دهد؟ چه تصویری از هویت‌ها می‌آفریند و چه تأثیری در بافت اجتماعی و تاریخی دارد؟